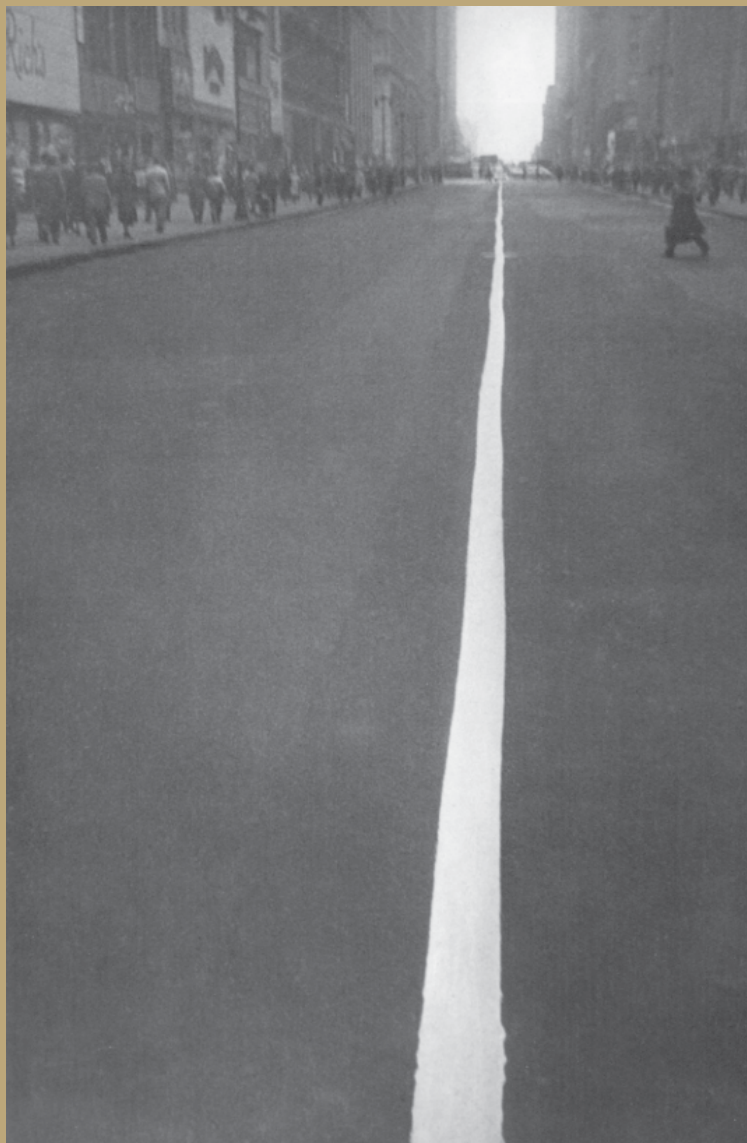




۲۲ خرداد یا ۳۰ خرداد

امیر ک.

از روز ششم دیماه (عاشورا) به بعد امکانی برای حضور اعتراضی خیابانی مردم در تهران به وجود نیامده است. روز بیست و دوم بهمن گرچه شهروندان زیادی روانه خیابان ها شدند، اما در عمل حکومت توانست کنترل کامل خیابان ها را در دستان خود نگاه دارد. از آن زمان تاکنون تنها برهه مهم اعتراضی اعتصاب کردستان در اعتراض به اعدام ۵ زندانی سیاسی توسط رژیم در اردیبهشت ماه بود. گرچه خشم مردم انباشت شده است، اما فقدان برنامه ی معینی در جنبش، فقدان راهبرد، و نوپایی سازمان یابی های مردمی مستقل، در کنار سرکوب شدید پلیسی و امنیتی، خیابان های شهر را از جامعه تهی کرده، و به دستان خون آلود جمهوری اسلامی بازپس داده است. خرداد از این روست که در تعیین سرنوشت مرحله کنونی مبارزات مردمی اهمیت ویژه می یابد. در صورتی که حکومت بتواند این ماه را کنترل کند، عملاً مرحله ی دیگری از مبارزات مردم ایران برای دستیابی به جامعه ای عادلانه و آزاد، بدون دستاوردی عینی به پایان می رسد. هم شهروندان بر این موضوع واقفند و هم دولت. «صنعت سبز» تلاش دارد مردم را برای اعتراض در ۲۲ خرداد به خیابان ها بیاورد. اما از آنجایی که فاقد سازمان و تشکیلات حزبی است، تمایزش بر این است که این تلاش را به خرج شهروندان عادی انجام دهد تا شاید شهروندان «ویژه» از آن کامیاب شوند. گفته شده است که «در صورت دریافت مجوز» در این روز راهپیمایی برگزار خواهند کرد. می دانیم که مجوزی صادر نخواهد شد. گویندگان این مطلب نیز این مسأله را می دانند. اما هدف از بیان این اظهارات آن است که ۲۲ خرداد به عنوان هدفی برای جامعه بیان شود تا گروه ها و محافل خودبنیاد و مستقل معترض، همانطور که در تمام این دوران با ابتکارات خود مبارزه را پیش برده اند، اینبار نیز ابتکارات و در صورت امکان، اعتراضات خیابانی خود را در این روز یکپارچه کرده و موج جدیدی در خیابان ها تولید کنند. اما آیا بایست سالگرد خیزش نوین مردمی را در ۲۲ خرداد گرامی داشت و به حرکت درآمد؟ یا ۳۰ خرداد می تواند روز مناسبی برای یکپارچه کردن تلاش ها و ابتکارات سازمان یابی ها و حلقه های مختلف شهروندان برای اتحادی خیابانی در شهر و در اعتراض به جمهوری اسلامی باشد؟ از آنجا که مقدر شده است این بار نیز خود شهروندان ابتکار عمل را به دست بگیرند و هیچ سازمان و حزبی سراسری وجود ندارد که چنین اعتراض بزرگی را به تنهایی سازمان دهد، در نتیجه این عقل جمعی است که بایست در فرآیند سریعی از بحث و استدلال، تصمیم گیری



این روزها در خیابان های شهر چه می گذرد

خیابان های پایتخت پر شده از علائم خطر. برخورد با ارازل، اوباش، بدحجابی، مجازات شلاق و حالا گشت های تعیین نسبت دختر و پسر!!!!!!
رادیو را در تاکسی می شنویم معلوم نیست روزی چند ساعت برنامه درباره بدحجابی

پخش می کند که هر ساعتی سوار هر تاکسی که راننده اش حسب عادت یا اعتقاد رادیو گوش می دهد برنامه بدحجابی است «باز هم تابستان و معضل همیشگی بدحجابی، ضرورت فرهنگ سازی، مصداق مفسد فی العرض»

کرده، هدف گذاری و سپس اقدام کند. در این راستاست که دو استدلال زیر برای هدفگیری روز ۳۰ خرداد به جای ۲۲ خرداد طرح می شود.
دلیل مفهومی: ۲۲ خرداد سالروز برگزاری انتخابات است. فردای آن روز احمدی نژاد برنده انتخابات اعلام شد. در هفته ی پسایند آن مردم برای نشان دادن اعتراض خود به این اعلام نتیجه به خیابان ها آمدند. ۲۹ خرداد خامنه ای در نماز جمعه معترضین را به کشتار تهدید کرد. با این حال مردم شرافتمند و پاکباز، شجاعانه در ۳۰ خرداد به خیابان ها آمدند. شلیک مستقیم به تظاهرات کنندگان آغاز شد و دهها تن از شهروندان از جمله ندا آقاسلطان در خون خود غلتیدند تا گواهی شوند بر ستمکاری و خونریزی این حاکمیت. اعتراض اولیه به جا به جایی در آراه خود را در مقابل نظامی یافت که برای حفظ حاکمیت خود از خونریزی ایابی ندارد. تمام نهادهای قانونی اش (از ولایت فقیه، شورای

سردار رادان جلسه مطبوعاتی دارد قول داده با تمام قدرت خواسته مردم را ... با مفت خوانی کنار دکه روزنامه فروشی می بینی کیهان هم همان را نوشته! دستور حمله کم کم گویی صادر شده همه انگار منتظرند ببینند واقعا چه در راه است؟ حضور نیروهای پلیس انتظامی زیاد است. انگار موتوری ها را به همان بهانه های همیشگی دارند ضبط می کنند کنار هر پلیس ۳، ۴ تا لباس شخصی است. کنار کانکس های نیروی انتظامی هم همینطور کنار گشت های امنیت اجتماعی هم. مثل سال های پیشین با حمله و درگیری منکراتی ها را بازداشت نمی کنند شایعات زیادی شنیده می شود. برخی شایعات هم انگار برای بزرگ نشان دادن قدرت اطلاعاتی خود بین مردم پخش کرده اند مثلاً دوربین های خیابان از موارد منکراتی عکس می گیرند و بعد درب خانه ی آنان مراجعه می کنند. شماره اتوموبیل های بدحجابان را دوربین های کنترل ترافیک برمی دارد. در ضمن از موارد بدحجابی بنا بر میزان و درجه بدحجابی علاوه بر تشکیل پرونده مبلغ ۱۵۰ تا یک میلیون تومان دریافت می کنند.
مردها هم در امان نیستند مانند روزهای دهه ۶۰ آستین کوتاه، گردنبند و مدل مو. «غلط می کنی ناموس مردم تو خیابونه» دکمه ی پسر را باز می کند و گردنبندش را می کند. البته در بسیاری موارد فقط به تذکر منکراتی خلاصه نمی شود و با گرفتن و شکاندن موبایل و گرفتن چک پول های ۵۰ و ۱۰۰ هزار تومانی همراه است.

گشت های تعیین نسبت بین دخترها و پسرهایی که در خیابان با هم اند هم بسیار فعال شده اند. پسر و دختری را در سینما می گیرند هرچه می گوید خواهر و برادرند و هردو کارت شناسایی دارند بسیجی اصرار می کند به آن ها بروند هرچه پسر می گوید حرف خود را می زند پسر هم سیلی می خواباند تو گوش

خود بهره می جویند، حاکمیت نیز در حال کشف و ابداع شیوه های نوین تر کنترل و سرکوب است. ۲۲ بهمن برای جمهوری اسلامی طعم شیرینی داشت. روزی که از سازماندهی سالانه ی خود جهت مراسم ۲۲ بهمن بهره گرفت تا شهروندان معترض را محاصر کند. آنها توانستند مردمی عادی از جمله معلمان و کارمندان ادارات را به گونه ای در این تظاهرات سازمان دهند که عملاً جزئی از نیروی سرکوب به نظر آیند و خیابان ها را با رنگ خودی بیاکنند. آنها از این تجربه استفاده خواهند کرد. ۱۵ خرداد که سالروز مرگ خمینی است و هر ساله در مقیاسی کشور برای برگزاری آن تدارک می شود و سازمان داده می شود، ابزار مفیدی است جهت یورش به مردم. هم اکنون گزارش ها حاکی از برپایی چادرهای صحرائی در جنوب تهران به ظرفیت یک میلیون نفر است. آنها تمام تلاش خود را به کار خواهند گرفت که از تمام

بسیجی و دختر و پسر هر دو را می برند. زن پلیسی از دختر می خواهد همراهشان برود صداها بالا می گیرد « کم تجاوز کردید از کجا معلوم سالم برسیم» مردم جمع می شوند پلیس ازدحام را می بیند پا پس می کشد و به گرفتن تعهد کتبی راضی می شود.
به مدد قطع ماهواره و پارازیت بسیار کانال های تلویزیونی را هم اجباراً تورقی می زنی چند تا زن چادر پیچی شده و چند تا مرد از همان جنس مقابلش «کنواسیون لغو قوانین نابرابر تمام حقوق را به زنان می دهد» «زن، پایگاه خانواده، بی حجابی، عفاف، فرهنگ سازی.....»
آخوند از مغازه بیرون رفت و فروشنده ها قاه قاه می خندند برای بقیه مشتری ها با اب و تاب می گویند که دوبله سوبله حساب کردند تا دیگه هوس نکنه بیاد وسط مردم.

اوضاع فرودگاه ها هم افتضاح تر از همیشه. با افتخار روی پلاکاردهای بزرگ نوشته شده شلاق مجازات برخورد با بدحجابی. اما هنوز گیت های سپاه به سفت و سختی سال گذشته نیست با یک تذکر و چشم گفتن می شود به سلامت گذشت اما روزی ۵، ۶ تا از پروازها کنسل می شود، یا هواپیما پرواز نمی کند و مسافرها رو پیاده می کنند تا سوار هواپیمای دیگری شوند یا بعد از یک ساعت پرواز هواپیما به مبدا برمی گردد یا مسافرها بدون بارها می رسند...مسافرها حمله بردند طرف مقامی مسئول، سرش را بالا گرفت و گفت همینکه هست ایران تحریمه!

البته هنوز مردم به ویژه زنان با وجود فشارهایی که اخیراً فزونی یافته تغییر نیافته و مقاومت زنان ادامه دارد.

پلیس سرمیدان مدارک موتوری را می خواهد موتوری از پلیس کارت شناسایی خواست!!!! «این حق منه»

بالاخره خرداد خونین از راه رسید

شهرهای ایران و از طریق بسیج ادارات و محلات و مدارس، جمعیتی عظیمی را به این مناسبت به تهران بکشند و با نوحه خوانی و غذای رایگان، آنها را تهییج کنند تا خیابان های شهر را در ۲۲ خرداد به اشغال خود درآورند و بیعتی دوباره را نمایش دهند. آنها پول، امکانات و دست باز دارند تا چنین سازماندهی ای انجام دهند و شهروندان را دوباره در تله ای مشابه با ۲۲ بهمن به دام بیندازند. اما آنها قادر نخواهند بود این جمعیت را تا ۳۰ خرداد در تهران نگاه دارند. این جمعیت به سفری تفریحی کوتاه مدتی آمده که باید به خانه بازگردد. آنها که باقی بمانند نیز به دلیل طولانی شدن کمپشان فرسوده می شوند. در نتیجه ۳۰ خرداد روزی خواهد بود که دشمن در ضعیف ترین موقعیت خود و مردم معترض در نیرومندترین وضعیت خود قرار دارند. در چنین روزی است که خیابان را می توان از جمهوری اسلامی بازپس گرفت.

اخبار کوتاه بار دیگر اعدام؟

عباس جعفری دولت آبادی، دادستان تهران، از تایید و قطعیت حکم اعدام محمدعلی صارمی، جعفر کاظمی و محمدعلی حاج آقایی خبر داده است.

دولت آبادی در پاسخ به این سوال که آیا در حوادث بعد از انتخابات به صورت مشخص تا به‌حال کسی از متهمین دستگیر شده، اعدام شده است نیز گفت: ما برای ده نفر از کسانی که در جریان حوادث پس از انتخابات و به خصوص روز ۶ دی ماه (عاشورا) دستگیر شدند، به اتهام محاربه کيفرخواست صادر کردیم و سه فقره از احکام اعدام که توسط دادگاه بدوی صادر شده بود، در دادگاه تجدیدنظر تأیید شد.

به گزارش هفته نامه ی پنجره، وی در این خصوص اینگونه توضیح داد: احمد دانشپور مقدم، محسن دانشپور مقدم و عبدالرضا قنبری از هواداران و وابستگان به سازمان مجاهدین خلق هستند که عبدالرضا قنبری در روز عاشورا مستقیما برای ایشان گزارش می‌داده است. حکم اعدام این سه نفر قطعی شده است، اما درخواست عفو کرده‌اند. سه نفر دیگر نیز به نام‌های مطهره بهرامی حقیقی، ریحانه حاج ابراهیم دباغ و هادی قائمی در دادگاه بدوی محکوم به اعدام شدند، اما مجازات آن‌ها در دادگاه تجدید نظر به حبس تبدیل شد.

جعفری دولت آبادی افزود: در حال حاضر سه حکم اعدام تأیید شده داریم که مربوط به محمدعلی صارمی، جعفر کاظمی و فردی به‌نام محمدعلی حاج آقایی است که هر سه نفر از هواداران سازمان مجاهدین خلق هستند. ارتباط این سه نفر با سازمان مجاهدین خلق آشکار و مسلم است. این عده وابستگی گروهی دارند و در شهریور سال ۱۳۸۸ دستگیر شده‌اند.

لازم به ذکر است که تأیید حکم اعدام به این معناست که هرلحظه امکان اعدام این سه تن وجود دارد. درحالیکه ادعاهای دادستان تهران با واقعیت همخوانی ندارد و برای مثال صارمی ابتدا به اتهام بازدید از فرزند مجاهدش در اشرف و نیز حضور در گورستان خاوران دستگیر شده و اکنون به اعدام محکوم شده است.

یورش به مادران خاوران

روز پنجشنبه ششم خرداد، مادر لطفی بنا برست هرسال، در صدد بود مراسم سال گرد یادبود فرزند جان باخته اش انوشیرون لطفی را در منزل برگزار کند. بنا به اطلاع‌به کانون زندانیان سیاسی در تبعید، چند روز پیش از مراسم ماموران وزارت اطلاعات با وی تماس می گیرند و وی را برای لغو مراسم تحت فشار قرار می دهند و تهدید می کنند در صورت برگزاری مراسم همه شرکت کنندگان در آن را دستگیر خواهند. کرد. با اصرار و پافشاری مادر، آن ها با برگزاری مراسم خانوادگی موافقت می کنند. مادر مراسم را لغو و به خانواده ها اطلاع می دهد. ماموران انتظامی و امنیتی از بعداز ظهر روز پنجشنبه در اطراف منزل مادر لطفی مستقر می شوند. نزدیکی های پایان مراسم زنگ منزل مادر را به صدا در می آورند. دو نفر از ماموران وارد منزل می شوند و مهمانان را برای ترک مراسم خانوادگی تحت فشار قرار می دهند. با مقاومت مادر لطفی مواجه می شوند. مهمانان را تهدید به دستگیری می کنند و مدارک شناسائی آن ها را ضبط می کنند. در اثر درگیری و فضای متشنجی که ایجاد می کنند، مادر در ناحیه سر دچار درد شدید شده و بیهوش می شود. وی را به بیمارستان منتقل می کنند. مادر لطفی در حال حاضر لکنت زبان پیدا کرده و در بخش مراقبت های ویژه نگه داری می شود.

انوشیران لطفی، فرزند مادر لطفی(فروغ تاجبخش)را رژیم جمهوری اسلامی همراه هزاران زندانی سیاسی دیگر در تابستان ۶۷ به قتل رساند. مادر لطفی یکی از مادران خاوران و ستون اصلی مراسم های سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در خاوران است. وی همه ی این سال ها از سوی عوامل اطلاعاتی و سرکوب رژیم تحت فشار و مراقبت بوده است.

پاسخی به چند اتهام

مجید محمدی (جامعه شناس) در مقاله ای که در وبسایت رادیو فردا منتشر شد و به رسانه های جنبش ایران می پرداخت، نشریه «خیابان» را نیز مورد بررسی قرار داده و گزاره هایی عجیب درباره ی آن صادر کرده که پاسخی چند را برمی انگیزد.

محمدی اینگونه می آغازد:

«نشریه «خیابان» را نمی‌توان مشخصا به جنبش سبز و استراتژی‌ها و تاکتیک‌هایش نسبت داد اما اگر به جنبش اعتراضی مردم ایران در سال ۱۳۸۸ به عنوان یک جنبش اعتراضی عام نگاه کنیم می‌توان بدان در این نوشته پرداخت.»

مجید محمدی اما در پرداخت خودش تلاش می کند با مجموعه ای از اصطلاحات و واژگان، تصویری معین را از خیابان در ذهن خواننده ایجاد کند. اگر رسانه های سبز و فعالین رسانه ای آنها، مجموعه ای تصویر می شوند که در جهت اطلاع رسانی، غلبه بر سانسور، آگاهی بخشی و کمک به جنبش مردمی می کوشند، خیابان اما نشریه ای ایدئولوژیک نامیده می شود که می کوشد جنبش را مورد سوء استفاده قرار دهد. محمدی می نویسد «این نشریه پس از چند شماره به جایی رسید که چنین نشریه‌ای حتی بدون رخداد جنبش سبز نیز می‌رسید یعنی انتقاد از اصلاح طلبان‌داخلی..» گویی اصلاح طلبان در طی «رخداد جنش سبز» اصلاح طلب شده اند. اینکه مردمی که در خیابان ها مبارزه کرده اند آیا در فرآیند این مبارزه تزه‌ای اصلاح طلبان را ناکارا، ناهمخوان با واقعیتی که در خیابان ها مشاهده می کنند، و مانعی در حرکت خود برای کسب آزادی و برابری تشخیص داده

با واژگان خودمان در رسانه خودمان

اند، مورد پرسش ایشان واقع نمی شود. اینکه مشاهده ی دقیق تر ساختار نظامی که در پیش چشم یک ملت برهنه شد بر کنشگران خیابانی چه تأثیری داشته است مورد پرده پوشی قرار می گیرد. او ناقدانه می نویسد که خیابان از آنجا که برانداز و نافی کلیت نظام است رهبران جنبش همچون موسوی و کروبی رو مسکوت می گذارد. خیابان اما از همان ابتدا وظیفه ی صدابخشی به فرودستان و سلب صدا شدگان را در پیش گرفته است.

حرف ها، سخن ها و گزارش هایی وجود دارند که همه رسانه ها آنها را مسکوت می گذارند (گرچه کمتر جامعه شناسی بر آنها خرده گرفته). اما خیابان رسانه ی «در سکوت رها شدگان» بوده است. موسوی و کروبی را چه نیازی به رسانه ی چهار برگی خیابان؟ صدای آنها را دهها رسانه ی سبز و بین المللی و بزرگ پوشش می دهد، حتی بی اهمیت ترین ملاقات ها و کنش های آنها را. اگر «خیابان» رسانه ی مردم معترض شد دقیقا به همین دلیل بود که برخلاف دهها نشریه ی سبز، که صفحات خود را به عکس های تمام قد دو یا سه سیاستمدار اصلاح طلب و ذکر واو به واو بیانیه های آنها اختصاص می دادند، صفحات خود را به قهرمانی ها و اشک ها و اندوه های شهروندان عادی جامعه اختصاص می داد. اگر تمام نشریات سبز، به تکثیر همزمان مقاله ای یکسان از گنجی، نبوی، کدیور یا دو سه نویسنده ی دیگر محدود کرده بودند، خیابان تحلیل هایی را منتشر کرد که در تمام رسانه ها ممنوع بودند. جالب اینجاست که پوشش اخبار پیکار مردم و سرکوب حاکمیت

از جانب خیابان توسط مجید محمدی چنین توصیف می شود: «خیابان صرفا اخبار سرکوب‌ها را پوشش می‌داد تا خون انقلابی به جنبش تزریق کند.» و بعد تلویحا خیابان را به گزاره نویسی خبری و کذب نمایی متهم می کند و می نویسد که با دیدن هر شماره خیابان خواننده (در صورت عدم دسترسی به نشریات دیگر) می‌پنداشت که رژیم سیاسی عن قریب سقوط خواهد کرد

پوشش خبری رسانه های سبز تلاش روزنامه نگاران مستقل جهت اطلاع رسانی آزاد قلمداد می شود، ولی پوشش خبری خیابان «صرفا» جهت تزریق خون انقلابی توصیف می شود. فکر نمی کنید کمی غیرمنصفانه است؟ اخبار و گزارشات خیابان جعلی بوده است؟ خوشبختانه آرشیو کامل روزنامه خیابان و نشریات سبز موجود است. کمی تورق کنید آنها. در روزهای اول که هنوز اصلاح طلبان هیچ تمایلی به رویارویی با کلیت نظام نداشتند، اخبار کشتار مردم و خشونت سپاه را منعکس نمی کردند. شعارهای رادیکال مردم گزارش نمی شد و موارد مشابه. یا در بعد از عاشورا، بروید گزارشات رسانه های سبز و خیابان را در بیست و دو بهمن، چهارشنبه سوری، سیزده بدر، روز کارگر و غیره مقایسه کنید تا ببینید که آن روزنامه نگاران مستقل و آزاد بیشتر پایبند موازین حرفه ای بودند یا دست اندرکاران خیابان. خوشبختانه قاضی آن مردمی است که در خیابان ها بوده است و می تواند صحت و سقم پوشش خبری خیابان را با دیگر نشریات مقایسه کند. مجید محمدی می کوشد با واژگانی چون

«ایدئولوژیک» و یا «مطالب ترجمه ای از کمونیست های بلوک شرق»؟؟؟ خیابان را غیرمستقل بنمایاند و رسانه های سبز را مستقل. اما خیابان دقیقا به این دلیل مورد استقبال خواندگانش است که قلم ها در آن آزاد و مستقل از هر قدرتی هر چه را نیاز جامعه می دانند بیان می کنند و در چنبره ی ملاحظات مالی و سیاسی بخش های مختلف حاکمان قرار ندارند. خیابان با منابع مالی صفر آغاز کرد و در طول یکسال انتشار خود صرفا حدود یک میلیون و پانصد هزار تومان کمک مالی از علاقه مندان خود دریافت کرد که می شود حدود بیست هزار تومان برای هر شماره (خارج از کمک های بیدریغ و گرمی بخش معنوی دوست دارانش). اگر اعتماد خوانندگان و همدلی آنها و تعهد به حقیقت و مردم نزد دست اندرکاران این نشریه نبود، خیابان چه می توانست باشد جز یک نمونه دیگر در میان هزاران ورقی که هرگز خوانده نمی شوند. از شگفتی های عصر ماست که در آن سردبیر سایت یک حزب سیاسی به عنوان روزنامه نگار مستقل تجلیل می شود، و فعالین رسانه ای کاملا مستقل، ایدئولوژیک و مغرض نمایانده می شوند. استقلال ما اما آقای محمدی، به معنای آزاد بودن از اندیشه ورزی و تفکر نیست. ما نسبت به حقیقت و گروه های اجتماعی فرودست جانبداریم و در قاموس ما این جانبداری، مجوزی برای دروغ نویسی و گزارش جعلی نیست. شاید نقائص حرفه ای کوچکی به دلیل محدودیت ها داشته ایم، اما روح خیابان به سربلندی خیابان های اعتراض تهران است.

لینک مقاله مجید محمدی:

http://www.radiofarda.com/content/Fa_green_websites_development/۲۰۵۰۵۶۱.html



این کمابیش همان نقشی است که آقای موسوی تاکنون در این جنبش ایفا کرده است.[

آقای موسوی روند دادرسی اعدام ها را مبهم و نارسا و ناکافی دانسته و پس از مشابه خواندن این روند قضایی با آنچه در مورد برخی دیگر از دستگیر شدگان جنبش اخیر رخ داده است، چنین رویه ای را به دور از عدل اسلامی قلمداد کرده و در نهایت نسبت به همسویی دستگاه قضایی با ارباب قدرت هشدار داده است [متن کامل بیانیه را در پانوشت (۳) بخوانید].

در بیانیه ی آقای موسوی قتل این جوانان به خودی خود چون نفس فاجعه تلقی نشده است؛ پدیده ی شوم اعدام مخالفان سیاسی هم در نفس خود مورد اعتراض قرار نگرفته است؛ بلکه تاکید اصلی بر ناکافی یا نارسا بودن روند قضایی است. پرسش اینجاست که اگر این اعدام ها همانند بسیاری دیگر از اعدام های سه دهه ی اخیر پس از طی کامل مراحل

آقای موسوی، هیچ اعدامی عادلانه نیست!

امین حصوری

به مراتب بیش از دیگران ارج می نهند؛ «زیرا که مردگان این سال، عاشق ترین زندگان بودند»(۱). موضوع این است که برخی حاضر نمی شوند برای حفظ زندگی و گریز از تهدید مرگ (یا کمتر از آن)، به زبونی و انکار خود تن دهند؛ و چه بسا برخی از آنان تا واپسین دم که ناباورانه عفریت سیاه مرگ را پیش روی خود می بینند، ناخودآگاه امید دارند که حقانیت آنان ترازوی نامیزان عدالت را به سمت دیگری رهنمون شود... در نهایت این انتخابی به غایت شخصی است که در مقابل آن تنها می توان به احترام سر تعظیم فرود آورد.

با این حال تا جایی که به شاهدان این روند چون آمیز تاریخ بر می گردد، روایت گری نقادانه ی این چرخه ی جنون و تلاش برای متوقف کردن چرخ های آن وظیفه ای انسانی است. بر این اساس ما شاهدان ناگزیر تکرار بی وقفه ی جنایت، فارغ از هر باور و گرایش سیاسی، بایستی به مبارزه با مرگ آفرینی و مبارزه با «اعدام»، به مثابه مصداق عربان بی حرمتی به انسان، برخیزیم. از همین زاویه این نوشتار تاملی است در مورد بیانیه ی کوتاهی که میر حسین موسوی پیرامون اعدام پنج زندانی سیاسی اخیر صادر کرده است(۲).

[بی گمان در یک نگاه کلی و فارغ از ضرورت ها و پتانسیل ها و نیز محتوای بیانیه ی یاد شده، می توان این اقدام (صدور بیانیه ی انتقادی از سوی آقای موسوی) را مثبت ارزیابی کرد، چرا که هر

قضایی (در چارچوب نظام قضایی و بر مبنای قوانین موجود) رخ می داد آیا قابل اعتراض نبود؟ آیا اعدام «قانونی» از قبح مجازات اعدام و قتل نفس می کاهد؟! و اینکه در صورت تحقق مسیر قضایی «مطلوب»، آیا می توان تصور کرد که آقای موسوی نیازی به صدور بیانیه نمی دید؟

در واقع در یک بیان کلی دولت/حاکمیت به مثابه کلان ترین و متمرکزترین مصداق قدرت مجسم در هر جامعه توان آن را دارد که قتل را به دو نوع مجاز و غیر مجاز تقسیم کند و ارتکاب قتل نوع مجاز یا «قتل قانونی» را در هیات مجازات اعدام به انحصار خود درآورد و با توسل به ابزارهای متعدد خود، به آن مشروعیت قانونی و هنجاری ببخشد. بدیهی است که اگر این دولت در یک کشور پیرامونی و به لحاظ سیاسی منحن مستقر باشد، پیش از هر چیز حربه ی قتل قانونی را

ها (از سوی موسوی و اصلاح طلبان) به دور شدن از چارچوب قانون، تنها پاک کردن صورت مساله و نشانی غلط دادن است. قانونی که در فردای انقلاب معلق ۵۷ بر این مردم تحمیل شد، نه برای سعادت مردم، بلکه برای اجرای منویات «اسلام سیاسی» و بقای نظام مدعی اسلام نوشته شد. در این قانون حذف فیزیکی یا اجتماعی مخالفان نظام با تعابیر و عناوین مختلف، با سواس کامل لحاظ شده است و در تمامی این سالیان هم با پیگیری تمام اجرا شده است. جدا از اینکه در مواردی که لازم بوده، حاکمیت از میزان سرکوب پیش بینی شده در قانون هم فراتر رفته است. به نظر می رسد انتقادات آقای موسوی تنها متوجه این بخش آخر باشد. در این صورت، سکوت ایشان نسبت به کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ ، قتل های زنجیره ای دگراندیشان در سال ۷۷ و پیش از آن،

به هیولایی بدل شده است؛ هیولایی که بقای حیاتش تنها با غارت و قتل و کشتار و سرکوب انسان ها تضمین می شود. بنابراین دور از انصاف است که انتقاد از بی عدلی دستگاه قضایی را با سرپوش نهادن بر ریشه های بازتولید «جنایت های قانونی» و خاستگاه واقعی بی عدالتی ملازم آنها ابتر بگذارید. وانگهی اگر به راستی به ضرورت خشونت پرهیزی در این جنبش باور دارید، باید قاطع و شفاف نفس مجازات اعدام را محکوم کنید(۵)؛ چرا که هیچ اعدامی عادلانه نیست! خواه هنگامی که تیغ مصیبت بار آن ریشه ی حیات مخالفان سیاسی را قطع می کند و خواه زمانی که بزهکاران کم سال، مجرمان جنایی، دگرباشان جنسی، اقلیت های مذهبی و قومی و به طور کلی شهروندان جامعه را قربانی می سازداین رویکرد می تواند معیاری روشن برای پابندی عملی به خشونت پرهیزی و کنش مسالمت آمیز



باشد، که به طبع با چنین سنجه ی می توان و بایستی گذشته ی تاریخی را هم آزمود. تنها این گونه است که می توان این جنبش را به افق هایی واقعا نوین و امیدبخش رهنمون شد.

۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۹

پانوست:

۱) برگرفته از شعر «عشق عمومی» / مجموعه ی «کاشفان فروتن شوکران» – احمد شاملو

۲) نقد نگارنده بر مواضع موسوی متکی بر سوابق او نیست. در این زمینه من حتی قادرم تصور کنم آقای موسوی (یا هر شخص دیگر)، فاقد هر گونه پیشینه ی سیاسی به عرصه ی معادلات این جنبش مردمی پا نهاده اند. این توضیح به این خاطر است که در میان اصحاب اصلاح طلب یا محافل سیاسی متمایل به آنان این گونه رایج شده است که هر نقدی به آرا و عملکرد موسوی در جنبش حاضر را نقدی هیستیریک و معطوف به سوابق سیاسی وی تعبیر کرده و به این ترتیب محتوای نقد را – با ارجاع به انگیزه های ناقد– فاقد اعتبار قلمداد می کنند!نگارنده ضمن این که عملکرد گذشته ی چهره های سیاسی را قابل بازگشایی، بازخوانی و نقادی می داند و میر حسین موسوی را هم (تحت هیچ مصلحتی) از این قاعده مستثنی نمی داند، اما همواره سعی بر آن داشته است تا جای ممکن حوزه های نقد امروز و دیروز آقای موسوی را از هم تفکیک کند. در نوشتار حاضر نیز نقد نگارنده بر آرا و مشی سیاسی کنونی آقای موسوی استوار است: جایی که ایشان در جایگاه یکی از چهره های بسیار مطرح و تاثیرگذار جنبش با فراخواندن به احیای قانون اساسی و آرمان های «امام راحل» و بازگشت به «دوران طلایی انقلاب اسلامی»، از یک سو بر انکار یا توجیه و تحریف فجایع دهه ی آغازین انقلاب پای می فشارد و بدین ترتیب نقش مخرب آن روند آغازین را در شکل گیری مراحل

بعدی و عمیقتر انحطاط جامعه ی ما – از جمله شرایط اسفبار کنونی – انکار می کند؛ و از سوی دیگر (و مهمتر آنکه) با تاکید بر چنین فراخوانی، افق ها و ظرفیت های نوجویی و تحول خواهی جنبش حاضر را به مسیری می خواند (اسلام سیاسی) که باطل بودن آن به فاجعه بارترین شکل ممکن در سه دهه ی اخیر تجربه شده است. به بیان دیگر در حقیقت این شخص آقای موسوی است که «پای در گذشته» مانده است و اگر نقد امروزی وی خواه نا خواه با نقد گذشته ی او و تاریخچه ی حکومت اسلامی در می آمیزد، بیشتر از آن روست که او هم اینک نیز مدافع سرسخت آن گذشته بوده و – رسما – خواستار بازسازی و احیای شالوده های آن دوران در قامتی نو و با تکیه بر پتانسیل های جنبش مردمی است.

۳) متن بیانیه ی اخیر مهندس موسوی به مناسبت اعدام های روز ۱۹ اردیبهشت / به نقل از وب سایت «کلمه» :

«اعلام اعدام ناگهانی پنج نفر از شهروندان کشور بدون آنکه توضیحات روشن کننده ای از اتهامات و روند دادرسی و محاکمات به مردم داده شود شبیه روند ناعادلانه ای است که در طول ماه های اخیر منجر به صدور احکام شگفت آور برای عده زیادی از زنان ومردان خدمتگزار وشهروندان عزیز کشور ماشده است. وقتی قوه قضائیه از طرفداری مظلومان به سمت طرفداری از صاحبان قدرت ومکنت بلغزد مشکل است که بتوان جلوی داوری مردم را در مورد ظالمانه بودن احکام قضایی گرفت. چگونه است که امروز محاکم قضایی از آمران وعاملان جنایت‌های کهریزک و کوی دانشگاه و کوی سبحان و روزهای ۲۵ و ۳۰ خرداد وعاشورای حسینی میگذرند وپرونده های فساد های بزرگ را باز نشده می بندند وبه صورت ناگهانی در آستانه ماه خرداد ماه آگاهی وحق جویی پنج نفر را با حواشی تردید بر انگیز به چوبه های دار می سپارند؟ آیا این است آن عدل علوی که به دنبالش بودیم؟»

http://www.kalame.

۱۹۰۳۲-klm/۲۰/۰۲/۱۳۸۹/com

۴) در یکی دیگر از فرازهای بیانیه ی اخیر آقای موسوی این گونه آمده است که : « وقتی قوه قضائیه از طرفداری مظلومان به سمت طرفداری از صاحبان قدرت ومکنت بلغزد مشکل است که بتوان جلوی داوری مردم را در مورد ظالمانه بودن احکام قضایی گرفت» در میان اصلاح طلبان حکومتی پدیده ی رایجی است که حتی پس از فرازهای خونین جنبش اعتراضی اخیر، نگاه به مسایل جامعه همواره در وهله ی نخست از زاویه ی موقعیت حاکمان و مصالح حکومت (و اسلام) باشد. در حوزه ی بحث کنونی ما، اهمیت ارتکاب جنایت های سازمان یافته از سوی حاکمیت در این نوع نگاه ، بیش از آنکه ناظر به غیر انسانی بودن آنها باشد، وابسته به مخدوش شدن چهره ی نظام و اسلام نزد مردم و لذا تضعیف آن دو (نظام و اسلام) است. به همین خاطر در پس فراز یاد شده نیز نگرانی از مخدوش شدن وجهه ی قوه ی قضائیه نزد مردم مستتر است. برای بررسی نمونه های روشن تری از این نوع نگاه، رجوع کنید به سخنرانی های آقای محمد خاتمی (مهم نیست کدامیک!)

۵) به نظر می رسد یکی از مشکلات «ساختاری» کسانی مانند آقای موسوی در پرهیز از مخالفت با مجازات اعدام آن است که در اسلام مجازات اعدام – بر طبق نص قرآن و سنت های تاریخی آن– به رسمیت شناخته می شود. از اینجا به آن تناقض ژرفی می رسیم که در بطن مفهوم غریب «حقوق بشر اسلامی» نهفته است.

مادر بهکیش همچنان استوار است



هر وقت یاد مادرانی می افتم که چند نفر از فرزندان شان اعدام شده اند، تنم می لرزد و فکر میکنم چطور طاقت آورده اند، چگونه زندگی می کنند و در مقابل شان احساس حقارت می کنم که خودم با بازداشت پسرم چطور پریشان بودم و نمی توانستم حتی درست فکر کنم و دست از خودم و همسر و خانه و زندگی شسته بودم و مجنون وار در خیابان ها می چرخیدم .

با مادرانی داغدار، چشم انتظار و عزادار وارد منزل مادر بهکیش می شویم. شنیده و خوانده بودیم که ۵ تن از فرزندان و دامادش، یعنی ۶ نفر از اعضای این خانواده را در سالهای مختلف دهه شصت اعدام کرده اند ولی نمی دانیم که این سالها چطور براین مادر گذشته. برای ادای احترام خدمت ایشان می رویم .

مثل تندیس زیا روی میل، کنار واکر مخصوص راه رفتن اش نشسته است. خانه اش از عکس های بچه های جان باخته اش و گلدان های سبز و سرحال پوشیده شده، چای و شیرینی و میوه حاضر و آماده است و منصوره اش، پروانه ای شده بر گردش .

دلمان نمی آید از گذشته صحبت کنیم از هر دری می گوئیم . مادری از میان جمع از دلنتگی هایش از رنج هایی که کشیده و هنوز چشم انتظار فرزندش، شب و روز ندارد می گوید. مادران از بی رحمی ها، از ظلم، از زندان، از بهشت زهرا، از خاوران، از مادر نداء، مادر مسعود، مادر کیانوش و از سفر رشت و کرمانشاه، از اعدام های اخیر و از بی قانونی های موجود سخن می گویند.

مادر بهکیش، اینگونه آغاز می کند: این دل که طاقت حرف زدن نداره، یکی، دو تا، سه تا، ۵ تا از بچه هامو ازم گرفتند، ۵ جوان تحصیلکرده و انسان، از کدامشان بگوئیم. همه خوب بودند، دلسوز و مهربون، می تونستند زندگی خوبی داشته باشن. بچه بزرگم که کشته شده زهرا بود، فوق لیسانس فیزیک و دبیر بود. خودش مشکلی نداشت و برای مردم خودش را به کشتن داد. شوهرش سیامک اسدیان را هم کشتند و هر دو خیلی انسان و دلسوز مردم بودند. سیامک(اسکندر) را در سال ۶۰ در یک درگیری کشتند. او پسری بسیار نازنین و مهربان بود. او حتی آزارش به یک مورچه هم نمی رسید. برای او مراسم با شکوهی در خرم آباد گرفته بودن که بی نظیر بود. همه لرها به صورتشان چنگ می انداختند و مویه می کردند. خانه و خیابان پر از جمعیت بود.

زهرا اول سال از همه شاگردانش می پرسید» شغل پدرت چیست؟ « بعد بیشتر حقوق اش را صرف شاگردهایی می کرد که فقیر بودند. می گفتم: زهرا جان، قدری هم برای خودت نگه دار. می گفت:» مادر اینها گرسنه اند، تقصیر خودشون که نیست». سر این بود که گرفتنش. به جرم انسان بودن. نمی دونید چه جور گرفتنش و با چه وضعی کشتنش، حتی قبرش رو هم نشامون ندادند . همیشه می گم آقایون خیلی افتخار نکنید، دختر پیغمبر هم قبرش ناپیداست، بگذار قبر زهرای من هم ناپیدا باشه.

برای اینکه بچه ها رو جمع و جور کنیم، شبانه خونه مشهد رو فروختیم و به کرج اومدیم ولی همونجا همه بچه هامو جلوی چشمان من و پدرش گرفتند.

بعدش محمود، محمد، محسن و علی ...



آتش در عشرتکده ی غرب

زحل اقتاش

آتش خشم توده های فرو دست سوخت. سرخ پوشان خشمگین در حمله به دفتر رسانه های سرمایه داری که همه روزه بر علیه جنبش تبلیغ میکردند، یک ایستگاه تلویزیون و دفاتر دو نشریه انگلیسی زبان حامی دولت کودتا را ویران کردند. دامنه این تظاهرات به بیرون شهرها نیز کشیده شد. بسیاری از سرخ پوشانی که در مناطق مرکزی پایتخت گرد آمده بودند، مردم شهرکهای حاشیه ای بانکوک بودند. اینان به هنگام ترک شهر با استقبال گرم و حمایت دوستان و اقوام خود مواجه شدند. حمایت از سرخپوشان، در شمال شرقی تایلند، منطقه ای که در تاریخ طولانی مبارزات عدالت خواهانه خود، شورش های کمونیستی دهه های ۷۰ و ۸۰ میلادی را شاهد بوده است بیش از هر جای دیگر است. با وجود اعلام حکومت نظامی در این منطقه، مردم دوبار دولتی را در چهار شهر آتش زدند.

سرخ پوشان ؟

جنبش سرخ پوشان تایلند یا «جبهه متحد دمکراسی علیه دیکتاتوری» جریانیست با بدنه ای متشکل از کارگران، روستائیان فقیر و تپی دستان حاشیه شهرها. این جریان چنان که گفته شد خواستار برکناری دولت تحمیلی این کشور و برگزاری انتخابات جدید می باشد. جبهه متحد دمکراسی علیه دیکتاتوری در واکنش به کودتای سپتامبر سال ۲۰۰۶ که علیه تاکسین شیناواتا، سرمایه دار مردم گرای تایلندی، صورت گرفت تشکیل شد. با وجود این که تاکسین خود نیز عضوی از الیگارش تایلند بود، اما اصلاحات دولت او در جهت رفاه اقشار فرودست به ویژه بیمه درمانی همگانی سبب محبوبیت فراوان او در میان توده ها شد. این اصلاحات خشم و ناخشنودی طبقات مرفه جامعه را با خود همراه داشت و به کودتای نظامی علیه او انجامید. پس از کودتا نظامیان انتخاباتی مجدد را برگزار کردند که در آن انتخابات نیز حزب تاکسین مجدداً به پشتیبانی توده های تهیدست شهری پیروز شد. اما نظامیان بار دیگر با کودتا دولت او را برکنار کرده و وی را به تبعید مجبور کردند. ایت سیاسی

ادامه از ص ۳

از کدومشون بگم. هر کدومشون در کاری که بودند مسئولانه کار می کردند و گاهی به همین دلیل دچار مشکل می شدند. محمود در سال ۶۲ مسئول کنترل کیفی کارخانه پلاسکو بود و یک بار به دلیل عدم استفاده از مواد اولیه بهداشتی، در انبار را پلمپ کرده بود و ... باز تکرار می کند: «زهرای من فوق لیسانس فیزیک و دبیر بود.» اونها زندگی شونو برای مردم دادن ولی مردم از دل ما خبر ندارند.

محمود زمان شاه هم زندان بود و حبس ابد داشت و بعد از رفتن شاه، قبل از انقلاب سال ۵۷ روی دست های مردم به همراه سایر زندانیان سیاسی از زندان آزاد شد. ولی دوباره او را در سال ۶۲ دستگیر کردن و بهش ۱۰ سال حکم دادند. ۵ سال حبس اش رو کشیده بود که در سال ۶۷ اعدام اش کردند. یک روز که ملاقات رفته بودم، یک دفعه دیدم

را خیلی دوست داشت. دم خونه قالیچه می انداخت و می نشست و می گفت: «مواظبم نیان ما رو برین سر چها راه دار بزنی». می گفتم: «مگه ما چیکار کردیم که ما رو بکشن؟» می گفت: «هیچی، مگه بچه های ما چیکار کرده بودند». چی بگم، بی رحم ها، محمد رو اسفند سال ۶۰ سیامک رو مهر ماه ۶۰ زهرا رو شهریور ۶۲ محسن رو اردیبهشت ۶۴ و محمود و علی رو شهریور ۶۷ کشتن. من بیشتر عمرم رو جلوی در زندان ها، برای گرفتن ملاقات و در گورستان ها گذروندم.

مادر بهکیش باز آهی می کشد و تکرار می کند: زهرا فوق لیسانس فیزیک و دبیر بود، شوهر داشت، می تونست زندگی خوبی داشته باشه، ولی دلش طاقت نمی آورد مردم گرسنه باشند. هم او و هم شوهرش سیامک را کشتند.

یکی از مادران عزادار با گریه می گوید»



مادر؛ حرفی، پیامی، برای ما مادران عزادار دارید. پاسخ می دهد: صبر و استقامت داشته باشید، بالاخره نتیجه می ده. ببینید جسد هیچ کدوم از بچه هام رو به من ندادند. داغ فرزند خیلی سخته. اونهم نه یکی نه دو تا پنج تا، با دامادم میشه شش تا. آتھم چه بچه هایی، یکی از یکی نازنین تر. من به اسم همشون قسم می خورم و امید دارم که روزی دادم را بستانم.

محمود و علی رو که کشتن، بعداز سه ماه فقط ساک اونها رو دادند و حتی وصیتنامه هایشان را هم ندادند و گفتند: «پاره کرده ایم». هر چه فریاد می زدم، التماس می کردم ، بگید کجا خاکشان کرده اید؟ نگفتند. مدت‌های طولانی در راه اوین و بهشت زهرا سرگردان بودم. به بهشت زهرا می رفتم می گفتند: «برید از اوین بپرسید ما نمیدانیم»، به اوین می رفتم می گفتند: «برید از بهشت زهرا بپرسید ما نمی دانیم». آخر، یکی از مامورهای بهشت زهرا دلش به حال ما سوخت و آدرس خاوران رو داد که با همسرم به خاوران رفتیم و دیدیم چه فاجعه ای اتفاق دارم و امیدوارم خون بچه های ما پایمال نشه.

همه تحت تاثیر صحبت های مادر، در حالی که اشک می ریختند، آرزو می کنند خون این جوانان درخت آزادی را بارور کند و دیگر هیچ مادری عزادار و داغدار نشود.

(برگرفته از وبلاگ مادران عزادار)

دندونهای جلوی محمود نیست، گفتم چی شده پسرم ؟ گفت: «هیچی مامان جان، زمین خورده ام ناراحت نباش» .

محمد نازنین که می گن جلوی خونه تیمی اش کشته شده. او هیچ اسلحه ای به همراه نداشته ولی دور خونش محاصره بود و در همانجا او را به همراه دوستش، خشایار پنجه شاهی به رگبار بستن و با هم کشته شدن. مادر پنجه شاهی هم پنج تا بچه اش کشته شدن. ما با هم خیلی دوست شده بودیم و او دایم به خانه ما، در کرج می آمد. ما دردهای مشترکی داشتیم و زبون همو خوب می فهمیدیم. او زن خیلی مقاومی بود که متاسفانه فوت کرد. محسن نازنین و مهربان منو که ۲۱ سال داشت و برای استقبال آقای خمینی سر و دست می شکست که از مشهد به تهران بیاید، در سال ۶۲ گرفتن و سال ۶۴ کشتنش. اصلاً نفهمیدیم که چرا اونو اینقدر بی سر و صدا و با سرعت کشتن.

علی کوچولوی ته تغاری منو که ۱۹ سال بیشتر نداشت و هیچ کار خلافی نکرده بود، در شهریور سال ۶۲ دستگیر کردند. او یک هوادار ساده سازمان فدایی بود و شاید چند اعلامیه پخش کرده بود. اونو آنقدر کتک زده بودن و با پاهای خون آلود به خونه آوردن. من مادر که قیافه او رو دیدم داشتم دیوانه می شدم. او فقط می خواست مردم فقیر نباشند و زندگی راحتی داشته باشن. با این جرم برای او ۸ سال حکم بریدند و اونو هم در سال ۶۷ با اعدام های دسته جمعی کشتنش .

همسر، سه سال آخر عمرش دیوانه شده بود. او بچه ها، بخصوص زهرا و محمود